

میدون و سوفیا

قتل وکیل هدایتی بدون هدایت خاصی



✚ **یوریا عالمی**

● سلام سوфіا. یک قصه برایـت تعریف می‌کنم پشـم‌های گوسـفند هات بریزد. گوش کن: «حمید حاجیان، وکیل حسین هدایتی، تنها چندساعت پس از صدور حکم محکومیت حسین هدایتی در شمال تهران کشته شد. وکیل هدایتی در یک ساختمان در خیابان «کامرانیه جنوبی» از ناحیه سر، ران پا و کمر مورد اصابت گلوله قرار گرفته و کشته شده است. پلیس گزارش کرده همراه این وکیل ۴۱ ساله زنی ۲۵ ساله هم بوده که وی نیز مورد اصابت گلوله قرار گرفته است.

این زن جوان در بیمارستان به پلیس گفته فردی ناشناس وارد پارکینگ شده و با یک کلت کمری این دو نفر را مورد اصابت گلوله قرار داده است. در ادامه بررسی‌ها، مأموران موفق به کشف هشت پوکه کلت کمری از محل حادثه شده و به سراغ دوربین‌های مداربسته ساختمان رفتند که مشخص شده دوربین‌ها خراب بوده است. هدایتی سال گذشته در جریان یکی از دادگاه‌های خود گفته بود که «به سراغ حمید حاجیان که یک وکیل بانفوذ است و ۵۰ میلیارد تومان پول بنده را خورده و برده است بروید».

– عجب داستانی تعریف کردی میدون دوم. از کجات درآوردی این داستان را؟!
از: سوراخ‌های رانت و رانت‌خوارها.
– چقدر قشنگ! ما کم‌کم نیازی به سینمای هالیوود نداریم. چون کم‌کم طوری فیلم‌مان کردند که واقعا فیلم شدیم.

آموزگار

نامیدی نفرت می‌آورد!



✚ **محمدرضا نیک‌نژاد**

● «... خاتمی وقتی آمد بنا بود ما را از شرارت و خونسخت نجات دهد و تا حدی هم موفق شد. آقای روحانی بنا بود ما را با دنیا در یک رابطه معقول قرار دهد اما کامل نشد. انتخاب من اشتباه نبوده است. شرایط طوری که امیدش می‌رفت، پیش نرفت. این که مردم دارند مایوس می‌شوند، مایه تأسف است. چون یاس نفرت می‌آورد و نفرت تخریب می‌آورد. جامعه دچار نفرت و یاس شکل اتوبوسی را پیدا می‌کند که معلوم نیست مسیرش کجاست و این خطرناک است. (گفت‌وگوی ماهنامه اندیشه پویا- ویژه نوروژ- با محمود دولت‌آبادی، به بهانه انتشار کتاب تازه‌اش به نام «عبور از خود» پس از ۱۰ سال!). چند روزی بود که درگیر این بخش از سخنان نویسنده نامدار کشورمان بودم. در خانه و کلاس و دفتر معلمان و جمع دوستان و... گوش به زنگ بودم سخنی بیابم تا بهانه‌ای شود برای امید به آینده. راستش هر چه گشتم، کمتر یافتم! در جمع دوستان، گفت‌وگو از افزایش بهای گوشت و مرغ و میوه و... بود. در خانه، گفت‌وگو بر سر اجاره‌خانه اسمال بود و افزایش سرسام‌آور قیمت‌ها. در دفتر معلمان بحث بر سر پرداخت‌نشدن یک‌ساله حق‌التدریس‌ها بود و افزایش به‌شدت ناکافی دستمزدها نسبت به تورم. در کلاس سخن از تلاش‌های بیبوهه بر سر درس خواندن و پیوستن به خیل بی‌کاران دانش‌آموخته کارشناسی و کارشناسی ارشد و دکتران آن سوی تلفن نیز مادر خاتم که مرا مفسر سیاسی درجه یک کشور می‌داند، از جنگ و تحریم و ترامپ و... می‌پرسید و نگرانی از صدایش می‌بارید و... در همه این گفت‌وگوها، به پسر ۱۱ساله‌ام و البته همه کودکان و نوجوانان و جوانان کشور می‌اندیشیدم: نسل یا نسل‌هایی که باید رؤیا یا رویاهایی داشته باشند برای آینده‌ای زیبا برای خود و کشورشان. شاید ما به عنوان پدر و مادر، معلم، استاد دانشگاه، سوپری سر کوچه، راننده تاکسی، به‌ویژه سیاست‌مداران و مسئولان و روشنفکر و نخبگان توجه نداریم که با سخنان و رفتارمان در حال کاشتن بذر ناامیدی و یاس در ذهن نسل‌های آیندمان هستیم؛ بذری که با نگرانی و دلهره آبیاری می‌شود و میوه‌اش می‌شود نفرت، نفرت از خود، نفرت از جامعه و...! باید بدامان باشد که ایران تنها بخشی از کره زمین و خاورمیانه نیست، ایران، ۸۰ میلیون انسان است که باید تاریخی دیرینه، سرزمینی آباد، زبانی پرافتخار، ادبیاتی فاخر، محیط‌زیستی زیبا و شگفت‌آور و نامی پرآوازه را به نسل‌های آینده بسپارند. به تأیید و تأکید نویسنده نامورمان، نسل ناامید و مایوس، نسل نفرت و چهل و فاقه منطق رفتاری است. به خاطر فرزندانمان و نسل‌های آینده، نیازمند امیدیم. بر همه ما به‌ویژه نخبگان سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی است تا راهکارهایی بیابیم برای گریز از ناامیدی و یاس. ایران و ایرانی در تاریخ بلند خویش نشان داده است ظرفیت امید و امیدواری را داشته و دارد. نیازمندیم دست به زانو بزنیم و یک بار دیگر با معجزه امید برخیزیم که «در نومیدی یسی امید است».

روزنامه شتر

www.sharghdaily.ir

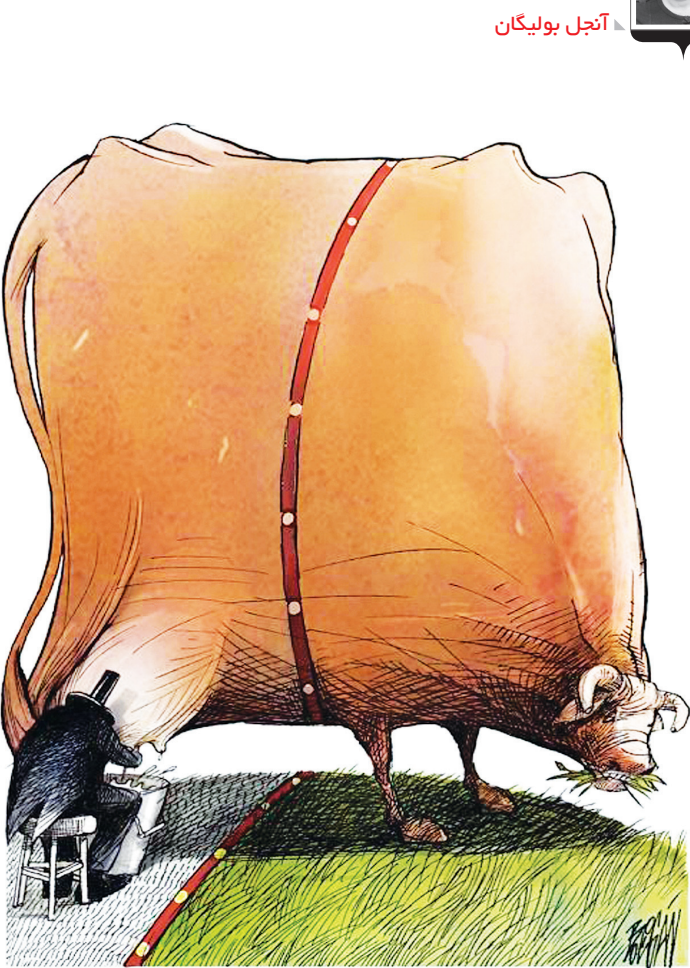
دوشنبه ۷ اردیبهشت ۱۳۹۸ • ۲۱ شعبان ۱۴۴۰ • ۲۷ آوریل ۲۰۱۹ • سال شانزدهم • شماره ۳۴۱۲ • ۱۶ صفحه اذان ظهر تهران ۱۳:۰۲ • اذان مغرب ۲۰:۰۶ • اذان صبح فردا ۴:۴۴ • طلوع آفتاب ۶:۱۶

روزنفرها



✚ **آتجل بولیگان**

کارتون خواب



صنف

ماجرای یک سلبریتی و یک عکاس

نوید محمدزاده در میانه جشنواره جهانی فیلم فجر یکی از عکاسان را مجبور می‌کند تا عکس‌هایش را پاک کند. او که امسال یکی از داوران بوده است، خوش و خندان به همراه سروش صحت از سالن سینما بیرون می‌آید و با مانی حقیقی قرار می‌گذارد که همدیگر را در پارکینگ ببینند؛ اما چه اتفاقی می‌افتد که به یکی از عکاسانی که از او مشغول عکاسی بوده، دستور می‌دهد که حتما عکس‌ها را پاک کند. عکاس دراین‌باره نوشته است: «نوید محمدزاده در یک فضای عمومی ناگهان به سمت من هجوم می‌آورد و در حرکتی خارج از عرف و ادب، دست من را با شدت می‌گیرد و با لحنی بد و به‌دور از شأن یک داور جشنواره می‌گوید فیلمت را پاک کن! آقای محمدزاده، آدم دست دزد را هم به آن شکل نمی‌گیرد؛ چه برسد به دست یک تصویربردار که از صبح دوربین را می‌چرخاند! واقعا چرا می‌خواستی آن فیلم پاک بشود؟! واقعا «هیچی» در آن فیلم نبود. چرا سر «هیچی» برای ما استرس ایجاد می‌کنی و برای خودت حاشیه؟». در هنگام رخ‌دادن این اتفاق خبرنگاران دیگری هم حضور داشتند: آن‌طور که ایسنا در کانال تلگرامی‌اش نوشته است، بعد از این اقدام، عکاس ایسنا برای پیگیری ماجرا، علت درگیری را از این بازیگر سؤال کرد که جواب شنید: «اینجا فقط من صحبت می‌کنم. بهت می‌گم اینو پاک کن!».

این اتفاقی است که چند روز پیش رخ داده است. واقعیت این است خبرنگاران با رفتارهای عجیب و

اتفاق

پیشنهاد صلح

عکسی از شیما اسماعیل @shaymaadaring در توئیتر با استقبال زیادی روبه‌رو شد و بیش از ۳۵۰ هزار لایک خورده است، اما ماجرای این عکس چیست



شد توپیتی هم بزند که این عکس فتوشاپ نیست و البته از همه کسانی که از کارش حمایت کردند نیز تشکر کند. شیما می‌گوید: «من از آنچه که هستم خجالت نمی‌کشم. نباید بگذارم کسی انرژی ما را بگیرد».

نعمت‌الله فاضلی

انسان‌شناس



بسیاری از دوستان از من این را پرسیده‌اند که جامعه ایران را با توجه به اوضاع کنونی، چگونه می‌بینم؟ در پاسخ به این دوستان، «تحلیل فرهنگی» خودم از جامعه ایران را تقدیم شما می‌کنم. بر خلاف تحلیل‌های سیاسی و اقتصادی که این روزها مطبوعات و شبکه‌های اجتماعی را انباشته، تحلیل من ماهیتا «تحلیل سیاسی» به معنای دقیق کلمه یا «تحلیل اقتصادی» نیست. پس بهتر است من در اینجا در جایگاه خود به‌عنوان «تحلیلگر فرهنگی» بایستم و نظرم درباره آینده جامعه ایران را از همین جایگاه بیان کنم.

پیش از هر چیز به صورت اجمالی می‌گویم که جامعه ایران در دوره معاصر در نتیجه کشمکش میان «نیروهای نوگرا» (روشنفکران، دانش‌آموختگان، هنرمندان، عامه خلاق و همه کسانی که نگاهی انتقادی و دگراندیشانه و نخواهانه به تاریخ و فرهنگ خود دارند) و «نیروهای واپس‌گرا» (همه کسانی که سنت و میراث گذشته را مرجع زندگی می‌دانند)، نوعی «آگاهی فرهنگی» و «تصور اجتماعی» خلق کرده است و این آگاهی «هسته اصلی» پیش‌برنده و برساننده «جامعه جدید» در ایران است. این جامعه اکنون نیرومند شده است و حوادث روز نمی‌توانند این جامعه را از میان ببرند. آگاهی فرهنگی معاصر ایران، آگاهی شهری‌شده، آگاهی جهانی‌شده، آگاهی متجدد و آگاهی انتقادی است. هر یک از این آگاهی‌ها مانند

روایت

ما هم در این خانه حقی داریم



✚ **امیلی امرایی**

«از آنجایی که کارهایمان هیچ نتیجه آنی و ملموسی نداشت، کم‌کم شک کرده بودیم که مبادا اصلا به هیچ هدفی نرسیم. از خودمان می‌پرسیدیم نباید از راه و روش‌های دیگری وارد شد؟».

ما داریم اینجا زندگی می‌کنیم، زندگی کردنی همراه با مؤاخذه‌های درونی هر روزه شخصی، ترس از همدست‌شدن ر ربا و غول بی‌شاخ و دم فساد اقتصادی در هر لایه‌ای از زندگی شخصی و اجتماعی، دلالت این واقعیت که برای همدست‌شدن با هر دروغی لازم نیست دروغ بگویي یا تأییدش کنی، فقط کافی است با سکوت کنار این ربا زندگی کنی. با این وصف، زندگی روزمره می‌تواند هر روز و هر لحظه به جرم تبدیل شود. آدم‌هایی که از این وضعیت بنا بر شرایط، خواسته یا ناخواسته خارج شده‌اند، مدام سرزنش می‌کنند و تو را قضاوت می‌کنند، تو هم مجرم خواهی بود و البته بزدل.

ما داریم اینجا زندگی می‌کنیم، تحریم‌های ظالمانه روی کیفیت زندگی‌مان اثر می‌گذارد، تحریم‌ها باعث می‌شود حتی شربت آهـن مخصوص اطفال قفسه‌اش توی داروخانه خالی باشد، قطعه‌های تولید خودرو وارد نشود و اینها باعث می‌شود تو عصبانی باشی. بعد باید دلیل خشمم و اعتراضت را برای آنهایی که از اینجا رفته‌اند توضیح بدهی، توضیح بدهی چرا حق داری از تحریم‌ها عصبانی باشی؟ باید از معادله پیچیده همچنان زندگی‌کردن، خشمگین‌بودن از تحریم‌های ظالمانه و بی‌عدالتی جامعه بین‌المللی بگویی. از اینکه امیدواربودنت به معنای پذیرفتن قواعد از پیش تعیین‌شده نیست، می‌خواهی زندگی کنی و هر جا که زورت رسید، قدمی به پیش برداری.

وقتی از اسم‌گذاری خیابان‌های تهران به نام فروغ فرخ‌اد یا محمدرضا شجریان خوشحال می‌شوی، به این معنا نیست که طواهر و تشریفاتِ را که ربطی به واقعیت ندارند، پذیرفته‌ای و این را به جای حقیقت حتی به خودت قالب کرده‌ای. هر بار باید به خودت و به نظارتن بیرونی بگویی که اسم این تاب‌آوردن است. قدم‌های کوچک است در وضعیتي که هر روز فکر می‌کنی فردا از کجا می‌توانی راهی پیدا کنی و باز هم دوام بیاوری و کاری کنی. گذاشتن اسم فروغ روی کوچه‌ای نیست لابد که نه حتما. گره‌ای از مشکلات وضعیت فرهنگی باز نمی‌کند، اما چطور می‌خواهی به این فکر کنی که تا همین چند سال پیش اگر دانش‌آموزی توی کلاس درس اسم فروغ را می‌آورد، معلم-خودخواسته از سر رعایت قوانین نانوشته- با نگاه استهزاآمیزش حرف را عوض می‌کرد، اصلا توی کتاب‌های درسی چنین شاعری را به رسمیت نمی‌شناختند و اگر هم اسمی از او می‌آوردند، برای تحقیر و انکارش بود. اما حالا روی نقشه رسمی تهران که زوم کنی، اسمش را یک گوشه می‌بینی. تاب‌نیاوردن صدای ربنای شجریان، هجرت بیضایی، مرگ غم‌انگیز شاه‌رخ مسکوب و هجران صدها نام دیگر که حتما با زدن پلاک‌هایی روی سر در کوچه‌های بن بست و خیابان‌های یک‌طرفه بی‌حساب نمی‌شود، این پلاک‌های کوچه البته باری از روی دوش شهر هم برنمی‌دارد و حتما که جلوی تخریب هیچ باغی را برای برج‌شدن نمی‌گیرد، اما آن «من» که در خیال‌خانه ذهنت مدام دارد قضاوتت می‌کند، چطور اینها را آب در هاون کوبیدن تقصیر می‌دند؟ نه، این خوش‌خیالی و پاک‌کردن صورت‌مسئله نیست، اسم این دوام است، امید است. امیدهای کوچکی که هر صبح تو را زنده نگه می‌دارد، چون ما اینجا داریم زندگی می‌کنیم، هر بار که رای می‌دهیم، هر بار که اسم مدیری میانی، عضوی از شورای شهر یا هر نهاد کوچکی مبتنی و برآمده از رای‌مان را روی کاغذ می‌نویسیم، بار دیگر به امید فکر می‌کنیم، به دوام. دوام می‌تواند وجود یک آدم نسبتا سالم با پرورنده پاک اقتصادی باشد که به قانون‌گذار نزدیک است. یک مدیر میانی در اداره فرهنگ باشد که می‌داند «فروغ فرخ‌زاد» حذف‌شدنی نیست. امید می‌تواند عوض‌کردن اسم خیابان نفت باشد، هرچند می‌دانی نباید خودت را گول بزنی، نباید تابلوی خیابان «دکتر مصدق» را جای آن تاریخ‌نگاری کج و موج برای خودت جا بزنی. امید می‌تواند هر روز جاری باشد، چون ما اینجا زندگی می‌کنیم و چون ما هم در این خانه حقی داریم؛ حقی که نباید از آن گذشت.

یادداشت

کشمکش پر بار نیروهای نوگرا و واپس‌گرا

و جمع‌ی‌اش شده است. در ایران، جامعه متولد شده و در حال تحکیم و توسعه است. چالش‌های موجود ایران اگرچه مهیب و هولناک هستند، اما درعین‌حال نباید ظرفیت‌ها و قابلیت عظیمی را که جامعه ایران در صد سال اخیر خلق کرده است، دست‌کم گرفت. به خاطر داشته باشیم که وجود هر دو نیروی نوگرا و واپس‌گرا، برای پویایی جامعه ایران حیاتی هستند. نیروهای واپس‌گرا، نماینده میراث تاریخی و سنتی ایران هستند و به نوعی اگرچه ظاهرا موانع جدی در مسیر دگرگونی‌های سریع ساختاری جامعه ایران ایجاد می‌کنند، اما این نیروها امکان طرح پرسش‌های بنیادی را برای جامعه و نیروهای نوگرا ممکن و اجتناب‌ناپذیر می‌کنند. کشمکش نیروهای نوگرا و واپس‌گرا، برای جامعه‌ای که چندین‌هزارسال تاریخ دارد، امری اجتناب‌ناپذیر است. گفت‌وگوی جدی میان نیروهای نوگرا و واپس‌گرا این امکان را فراهم می‌کند که نه‌تنه روشنفکران، بلکه مردم عادی نیز در بافت زندگی روزمره خود درگیر پرسش‌های مهم و جدی شوند و امور عادی را دیگر عادی نپندارند و آنها را در «فضای توجه» خود جای دهند. نیروهای واپس‌گرا اگرچه جامعه را درگیر سیاست می‌کنند و از این طریق زندگی روزمره و پویایی‌های آن را دست‌خوش چالش‌ها و ناامنی سیاسی می‌کنند و با سیاسی و امنیتی‌کردن امر اجتماعی، نوعی اضطراب در زندگی روزمره وارد می‌کنند؛ اما در نهایت این تنش‌ها زمینه را برای «غیرعادی‌شدن امر عادی» و ازریخت‌افتادگی تجربه‌های ریخت‌یافته روزانه و نهایتا پرسش‌برانگیزشدن امور طبیعی و جاری زندگی فراهم می‌کنند. این کار نیروهای واپس‌گرا باعث گسترش مشارکت هرچه بیشتر مردم عادی در تحولات فرهنگی جامعه ایران شده است و می‌شود.

یادداشت

آیا روزنامه ۴ هزار تومانی گران است؟



✚ **پژمان موسوی**

راستش را بخواهید این چند روزی که برخی روزنامه‌ها، از جمله همین «شرق» خودمان، به‌ناگهان قیمت خود را دو برابر کرده‌اند، یک پرسش مهم ذهنم را مشغول کرده است. موضوع «شرق»، اعتمادا، همشهری یا برخی دیگر از روزنامه‌ها با نشریات مکتوب نیست؛ موضوع اصل این گران‌کردن به عنوان یک سیاست است؛ سیاستی که گرچه باب میل مدیران این رسانه‌ها نبوده و افزایش بی‌رویه قیمت کاغذ و سایر هزینه‌های ریز و درشت آنها را مجبور به اتخاذ آن کرده است، اما هر چه که هست الان ما با روزنامه‌هایی طرفیم که خیلی‌هایمان می‌گویم «گران» است. پیش از ورود به بحث این را هم بگویم که برای من و حتما خیلی از شما، «کیفیت» حرف اول را می‌زند و وقتی درباره روزنامه‌ای صحبت می‌شود که قیمت خود را بالا برده است، حتما فرض ما این است که این روزنامه، محتوایی خواندنی و حرفه‌ای را هر روز به مخاطبانش عرضه می‌کند و در غیر این صورت مشخص است که روزنامه صد تومانی هم ارزش خریدن و خواندن ندارد!

خب! اگر ما مخاطب یک روزنامه باشیم و آن را در شرایط کنونی و با همه مشکلات و محدودیت‌هایی که می‌دانیم نشریات مکتوب با آن روبه‌رو هستند، رسانه‌ای قابل اعتنا و اتکا بدانیم، آیا باز هم فکر می‌کنیم روزنامه دو یا چهار هزار تومانی گران است؟ بیایید با هم چند مقوله را مقایسه کنیم. فکر کنید یک خانواده فرهنگی یعنی خانواده‌ای که «فرهنگ» جزء دغدغه‌هایش است و حاضر است جز برای نیازهای معیشتی و روزمره، برای «فرهنگ» و نیازهای ثانویه هم هزینه کند، می‌خواهد سینما برود، متوسط قیمت بلیت در سینماهای استاندارد، برای هر نفر ۲۰ هزار تومان است؛ یعنی یک خانواده چهار نفری برای تماشای یک فیلم در سینما باید ۸۰ هزار تومان و دو نفر باید ۴۰ هزار تومان پول بپردازند؛ ممکن است آنها از فیلم خوششان بیاید یا نیاید. یک آلبوم موسیقی میانگین ۳۰ هزار تومان است، برای حضور در یک کنسرت موسیقی حداقل ۸۰ و حداکثر ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار تومان باید پرداخت کرد. تماشای یک تئاتر چیزی حدود دو برابر سینما هزینه دارد و قیمت کتاب هم می‌شخص است. روزنامه چهار هزار تومانی که گران‌ترین روزنامه موجود فعلی است، هفته‌ای ۲۴ هزار تومان می‌شود؛ یعنی اگر هر روز، یک روزنامه چهار هزار تومانی بخیریم، در هفته می‌شود ۲۴ هزار تومان. معادل تقریبا یک‌بار تماشای یک فیلم در سینما برای یک نفر! روزنامه را می‌دانیم که همه اعضای خانواده می‌توانند بخوانند؛ یعنی با ۲۴ هزار تومان، یک خانواده می‌تواند صفحات و مطالب مورد علاقه‌اش را در طول یک هفته بخواند. رقم‌های هزینه سینما، تئاتر، موسیقی یا کتاب را اگر ضرب‌در یک هفته کنیم، خودتان متوجه تفاوتش می‌شوید. تازه اینها مثال‌هایی فرهنگی بود و اگر بخواهیم میانگین سایر هزینه‌های یک خانواده یا فرد متعلق به طبقه متوسط را حساب کنیم، قاعده بازی کلا عوض می‌شد!

خودمانیم! پول یک فنجان قهوه و یک برش کیک از خرید یک هفته گران‌ترین روزنامه‌ها بیشتر می‌شود! با یک حساب سرانگشتی، با پول یک هفته قهوه و متعلقاتش، می‌شود شش ماه اشتراک روزنامه‌ها را گرفت و بسیاری از مجلات را سالانه مشترک شد! همه صحبت این است که هنوز هم با وجود هزینه‌هایی که هر روز سر به فلک می‌زند و هر ایرانی مطابق آمار و ارقامی که رئیس مرکز آمار مینی‌پر افزایش هزینه‌های ۵۰ تا ۸۰ درصدی زندگی در مقایسه با مدت مشابه سال گذشته اعلام کرد، هزینه کالاهای فرهنگی و از جمله روزنامه‌ها و مجلات پالین است. می‌توانیم بگوییم روزنامه‌ها چیزی برای خواندن ندارند، می‌توانیم از روزنامه محبوب و علاقه‌مان کیفیت بهتر و تحلیل‌هایی جدی‌تر از مطالبه کنیم، اما لطفا توجه روزنامه نخریدن‌هایمان، قیمت بالای آنها را بهانه نکنیم!

تکنه

● **ایلسا:** قراردادهای عجیب‌وغریب کار بر محور دوزدن قانون کار رواج یافته؛ روش‌های نوینی که عملا برای بالا بردن زمان کار کارگران و پایین‌آوردن دستمزد آنان به کار می‌رود! «قراردادهای آزمایشی»، «قراردادهای پیمان تک‌نفره»، «قراردادهای کارآموزی»، «قرارداد مشاوره»، «کارگران خیریه» و «اجاره میزهای کار»؛ نوعی از قراردادهای کاری را پدید آورده است. کالایی‌شدن نیروی کار کارگر عملا به شکل غریبان‌دلی کارگر درآمده است!